

ناهماهنگی شناختی و تغییر نگرش: نقش معیارهای مختلف در تعامل با عزت نفس

Cognitive dissonance and attitude change: Role of various standards interacting with self-esteem

R. Mansouri Sepehr: MA in general psychology
E-mail: r_mansouri1985@yahoo.com
F. Bagherian: Assistant Professor, Shahid Beheshti Uni.
M. Heidari: Assistant Professor, Shahid Beheshti Uni.

روح‌الله منصورى سپهر: کارشناس ارشد روان‌شناسی عمومی
فاطمه باقریان: استادیار دانشگاه شهیدبهشتی
محمود حیدری: استادیار دانشگاه شهیدبهشتی

چکیده

Abstract

Aim: The purpose of this study was to examine the Self Standards Model (SSM) of cognitive dissonance (Stone & Cooper, 2001) that has been introduced to explain the contradictions between different perspectives about the role of the "Self" in cognitive dissonance processes. **Methods:** This study used a quasi-experimental design with pretest-posttest and a control group. The statistical population consisted of all undergraduate students of psychology at Shahid Beheshti University in Tehran (250 students in all) in the 2009 – 10 academic year. A sample of 150 students was selected via purposeful sampling. Participants were divided into high and low self-esteem with regard to self-esteem scores obtained from Rosenberg's Self esteem Scale (1965). Then they were assigned to four experimental and one control groups. They got cognitive dissonant through Induced Compliance Paradigm. According to the predictions of the SSM, then, some neutral and positive self-attributes were made accessible for the subjects in a brief intervention and eventually, their dissonance reduction was measured. **Results:** Data analysis showed that in the groups for which neutral self-attributes had been accessible; self-esteem did not play a significant role in dissonance reduction. However, self-esteem did play a significant role in the other groups. In the other groups, **Conclusion:** This findings support the predictions of SSM, i.e. this model can explain contradictions between new perspectives about cognitive dissonance. Thus, we can contribute to the dissonance reduction and solving the consequent conflicts in dissonance erousing situations by introducing tasks containing personal or normative standards depending on the client self-esteem level.

Keywords: attitude change, cognitive dissonance, Self-esteem

هدف: هدف این پژوهش آزمون الگوی ناهماهنگی شناختی معیارهای خود (استون و کوپر، ۲۰۰۱) بود که به منظور تبیین تناقضات موجود بین دیدگاه‌های مختلف درباره نقش «خود» در فرایندهای ناهماهنگی شناختی را انجام شد. **روش:** روش پژوهش شبه‌آزمایشی با طرح پیش‌آزمون-پس‌آزمون و گروه گواه و جامعه آماری کلیه دانشجویان کارشناسی رشته روان‌شناسی دانشگاه شهیدبهشتی در سال ۱۳۸۸ به تعداد ۲۵۰ نفر بود. ۱۵۰ نفر از آن‌ها به روش نمونه‌گیری هدفمند انتخاب و با توجه به نمرات عزت نفس که به وسیله آزمون عزت نفس روزنبرگ (۱۹۶۵) سنجیده شد به دو گروه دارای عزت نفس بالا و پایین تقسیم گردیدند و سپس با توجه به فرضیه‌های پژوهش در ۴ گروه آزمایشی و ۱ گروه گواه گمارده شدند. این افراد با استفاده از پارادایم موافقت القا شده دچار ناهماهنگی شدند. سپس با توجه به پیش‌بینی‌های الگوی ناهماهنگی شناختی معیارهای خود، طی مداخله‌ای کوتاه چند خودسنادی خنثی و مثبت برای آزمودنی‌ها قابل دستیابی شد در پایان میزان کاهش ناهماهنگی آن‌ها اندازه‌گیری شد. **یافته‌ها:** نتایج نشان داد در گروه‌هایی که خودسنادی‌های خنثی برایشان قابل دستیابی شده بود، عزت نفس هیچ نقشی در کاهش ناهماهنگی نداشت. اما در بقیه گروه‌ها عزت نفس آزمودنی‌ها بر میزان کاهش ناهماهنگی آن‌ها اثرگذار بود. **نتیجه‌گیری:** این نتایج از پیش‌بینی‌های الگوی ناهماهنگی شناختی معیارهای خود پشتیبانی می‌کند، یعنی این الگو می‌تواند تناقض‌های بین دیدگاه‌های جدید درباره ناهماهنگی را تبیین کند. بدین ترتیب که در موقعیت‌های ناهماهنگی-زا می‌توان با توجه به سطح عزت نفس افراد، تکالیف دربردارنده معیارهای شخصی یا هنجاری را ارائه کرد و زمینه کاهش ناهماهنگی و حل تعارض‌های ناشی از آن را فراهم کرد.

کلیدواژه‌ها: تغییر نگرش، عزت نفس، ناهماهنگی شناختی

مقدمه

لئون فستینگر^۱ در سال ۱۹۵۷ با انتشار کتاب «نظریه ناهماهنگی شناختی»^۲، حجم عظیمی از ادبیات پژوهشی موجود در زمینه ناهماهنگی را یکپارچه، و برای اولین بار مفهوم ناهماهنگی شناختی را در سطح نظری ارائه کرد. از نظر فستینگر (۱۹۵۷) پایه اصلی این نظریه، این عقیده است که «ارگانیزم انسان همیشه برای حفظ هم‌سنخی، انسجام یا همسازی^۳ درونی بین عقاید، نگرش‌ها و ارزش‌هایش تلاش می‌کند. به عبارت دیگر نوعی کشاننده به سوی هماهنگی بین شناخت‌ها وجود دارد». طبق این نظریه، وجود نوعی عدم انسجام و ناهمخوانی به میزان کافی بین دو شناخت، موجب حالت انگیزشی آزارنده‌ای می‌شود- ناهماهنگی- که فرد را وامی‌دارد ناهمخوانی بین شناخت‌هایش را کاهش دهد. ناهماهنگی از راه‌های مختلفی کاهش می‌یابد. به- عنوان مثال با تغییر یکی از شناخت‌های ناهماهنگ، کاهش دادن اهمیت شناخت‌های ناهماهنگ و یا کسب حمایت اجتماعی (فستینگر، ۱۹۵۷).

پس از ارائه این نظریه، سه دیدگاه متفاوت و متناقض در مورد نقشی که خود و شناخت‌های افراد در مورد خود در فرایندهای ناهماهنگی شناختی دارند، مطرح شده است (دیلارد و پی‌فانو^۴، ۲۰۰۲). الگوی ناهماهنگی انسجام خود^۵ (ارونسون و کارل‌اسمیت^۶، ۱۹۶۲) بیان می‌کند که شناخت‌های افراد درباره خود به عنوان انتظاراتی برای رفتار عمل می‌کند. طبق این دیدگاه ناهماهنگی زمانی رخ می‌دهد که افراد، نوعی ناهمخوانی بین رفتاری که انجام داده‌اند و «معیارهای شخصی»^۷ یا «انتظارات خود»^۸ ادراک کنند. وقتی افراد کاری انجام می‌دهند، میزان ناشایست بودن یا غیراخلاقی بودن آن را با رجوع به انتظارات خودشان از عمل شایسته و اخلاقی ارزیابی می‌کنند. اگر آن انتظارات خود یا معیارهای شخصی لحاظ نشده باشند، ناهماهنگی رخ می‌دهد. با توجه به این‌که افراد دارای عزت نفس بالا انتظارات بالاتری برای رفتار شایسته و اخلاقی دارند (کمپیل و لاوالی^۹، ۱۹۹۳؛ مورتی و هیگینز^{۱۰}، ۱۹۹۰؛ به نقل از استون و کوپر^{۱۱}،

-
1. Leon Festinger
 2. A Theory of Cognitive Dissonance
 3. harmony
 4. Dillard & Pfau
 5. Self-consistency model of dissonance
 6. Aronson & Carlsmith
 7. Personal standards
 8. Self-expectancies
 9. Campbell & Lavallee
 10. Moretti & Higgins
 11. Stone & Cooper

۲۰۰۱)، این افراد بیشتر از افراد دارای عزت نفس پایین پس از انجام یک عمل ضدنگرشی^۱ دچار ناهماهنگی شناختی می‌شوند. به‌عنوان مثال اگر از افراد خواسته شود به یک نفر بگویند که تکلیف کسل‌کننده‌ای واقعاً جالب و جذاب است (فستینگر و کارل اسمیت، ۱۹۵۹)، کسانی که عزت نفس بالا دارند احتمالاً بیشتر از افراد دارای عزت نفس پایین دچار ناهماهنگی می‌شوند. چون گرچه هر دو دسته رفتار یکسانی (هم اکنون کار غیراخلاقی و احمقانه‌ای انجام داده‌ام) انجام داده‌اند، اما وقتی افراد دارای عزت نفس بالا این کار را با معیارهای شخصی یا انتظارات خودشان (من معمولاً شخص باهوش و نجیبی هستم) مقایسه می‌کنند، بیشتر از افراد دارای عزت نفس پایین (من همیشه فرد باهوش و نجیبی نیستم) آن را با معیارهایشان متضاد می‌بینند. پس طبق نظریه انسجام خود، شناخت‌های مثبت درباره خود باعث می‌شود که افراد پس از انجام یک عمل ناشایست یا غیر اخلاقی نسبت به ایجاد ناهماهنگی آسیب‌پذیرتر شوند و در جهت توجیه آن برآیند (دیلارد و پی‌فانو، ۲۰۰۲).

دیدگاه دوم، نظریه تأییدخود^۲ (استیل و لیو^۳، ۱۹۸۳؛ استیل، اسپنسر و لینچ^۴، ۱۹۹۳) است که متناقض با دیدگاه اول است. این دیدگاه بحث می‌کند که شناخت‌های مثبت فرد درباره خود، به عنوان منبعی برای کاهش ناهماهنگی عمل می‌کند. طبق این دیدگاه هدف از کاهش ناهماهنگی این نیست که بخش خاصی از خودانگاره فرد که با عمل ناهمخوان تهدید شده است انسجام خود را بازیابد، بلکه هدف، بازیافتن یکپارچگی اخلاقی^۵ خود به عنوان یک کل است. به همین جهت اگر پس از انجام عملی ناهمخوان، شناخت‌های مثبتی در اختیار فرد قرار گیرد، ناهماهنگی به وسیله شیوه‌های غیرمستقیم، نه به وسیله توجیه رفتار یا تغییر نگرش کاهش می‌یابد، چون فرد با تمرکز بر صفات مثبت خود، عملاً توجه خود را از عمل ضدنگرشی منحرف می‌کند یا آن را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد. پس اگر بعد از انجام یک عمل ناهمخوان صفات مثبت بیشتری در ذهن افراد وجود داشته باشد، نیاز کمتری به توجیه رفتار یا تغییر نگرش خواهد بود.

از آن‌جا که افراد دارای عزت نفس بالا در خودپنداره‌شان صفات مثبت بیشتری دارند (کمپبل، ۱۹۹۰)، این افراد منابع تأییدی بیشتری در اختیار دارند و به همین جهت پس از یک عمل ضدنگرشی کمتر از افراد دارای عزت نفس پایین دچار ناهماهنگی می‌شوند، چرا که با تمرکز بر صفات مثبت کلی‌شان از وقوع ناهماهنگی جلوگیری می‌کنند یا پس از وقوع آن، با

-
1. Counter attitudinal
 2. Self-affirmation Theory
 3. Steele & Liu
 4. Spencer & Lynch
 5. Moral integrity

توسل به روش‌های غیرمستقیم از مواجهه مستقیم با آن اجتناب می‌کنند (استیل، اسپنسر و لینچ، ۱۹۹۳).

دیدگاه سوم تحت عنوان الگوی نگاه جدید^۱ یا عواقب آزارنده^۲ (کوپر و ورکل^۳، ۱۹۷۰؛ کوپر و دانکن^۴، ۱۹۷۱، کوپر، ۱۹۹۲) بر خلاف هر دو دیدگاه قبلی ادعا می‌کند که شناخت‌های مربوط به خود و عزت نفس ارتباطی به ایجاد و کاهش ناهماهنگی شناختی ندارند. طبق این دیدگاه ناهماهنگی زمانی رخ می‌دهد که رفتار، نشان‌دهنده نوعی تخطی از معیارهای اجتماعی یا هنجاری باشد. مفروضه اصلی در این دیدگاه این است که مردم، همانند کودکان، یاد می‌گیرند که همیشه تطابق بین آنچه انجام می‌دهند و آنچه به اعتقاد والدین یا همسالانشان درست است را کنترل کنند. از آنجا که همه مردم یک فرهنگ، هنجارهای اجتماعی یکسانی برای رفتار دارند، افراد دارای عزت نفس بالا و پایین پس از انجام یک عمل ناهمخوان به یک اندازه دچار ناهماهنگی می‌شوند و همگی برای کاهش آن برانگیخته می‌شوند.

استون و کوپر (۲۰۰۱) با ارائه الگوی ناهماهنگی شناختی معیارهای خود^۵ تلاش کرده‌اند بین سه دیدگاه متناقض یاد شده سازگاری برقرار کنند. طبق این الگو، نقش افکار مرتبط با خود در فرایندهای ناهماهنگی تابع قابلیت دسترس انواع مختلفی از خوداسنادی^۶ است. یعنی بسته به این که در لحظه انجام رفتار ناهمخوان یا پس از آن چه نوع خوداسنادی در دسترس فرد باشد، پیش‌بینی‌های یکی از آن سه الگو درست خواهد بود. از دیدگاه الگوی ناهماهنگی شناختی معیارهای خود، فرایندهای ایجاد و کاهش ناهماهنگی شناختی بدین ترتیب هستند:

ایجاد ناهماهنگی طبق الگوی ناهماهنگی شناختی معیارهای خود، دو مرحله دارد: الف. رفتاری صورت می‌گیرد و ب. آن رفتار معنادهی و با توجه به یک معیار ارزیابی می‌شود. اگر در لحظه انجام رفتار، معیارهای شخصی در دسترس فرد باشد رفتار با انتظارات فردنگرانه^۷ شخص مقایسه می‌شود و سطح عزت نفس در ایجاد ناهماهنگی دخالت می‌کند، چون افراد دارای عزت نفس بالا انتظارات بیشتری برای رفتار شایسته دارند، به این ترتیب راحت‌تر دچار ناهماهنگی می‌شوند (ایجاد ناهماهنگی فردنگر)^۸. اما اگر در لحظه انجام رفتار، معیارهای هنجاری در

1. new look
2. aversive consequences
3. Worchel
4. Duncan
5. self-standards model of cognitive dissonance (SSM)
6. self-attribute
7. idiosyncratic expectancies
8. idiographic dissonance arousal

ناهماهنگی شناختی و تغییر نگرش: نقش معیارهای مختلف در تعامل با عزت نفس

دسترس فرد نباشد، رفتار با انتظارات جامعه و اطرافیان مقایسه می‌شود و نقش تعدیل‌کننده عزت نفس دیده نمی‌شود (ایجاد ناهماهنگی قانون‌نگر)^۱.

طبق الگوی ناهماهنگی شناختی معیارهای خود، فرایندهای کاهش ناهماهنگی نیز تحت تأثیر قابلیت دسترس انواع متفاوتی از خوداسنادی است. اگر پس از ایجاد ناهماهنگی (چه فردنگر، چه قانون‌نگر) هیچ شناخت خاصی درباره خود در دسترس فرد قرار نگیرد، همه افراد فارغ از سطح عزت نفسشان در جهت کاهش ناهماهنگی از طریق روش‌های مستقیم برانگیخته می‌شوند و این هماهنگی با پیش‌بینی‌های الگوی نگاه جدید است.

هرگاه خوداسنادی مثبتی در دسترس فرد قرار گیرد که به نوعی با عمل ناهمخوان مرتبط است، فرایند کاهش ناهماهنگی مسیر دیگری را طی خواهد کرد. این خوداسنادی می‌تواند حاوی اطلاعاتی باشد که معیارهای شخصی را در دسترس افراد قرار می‌دهد. در این صورت پیش‌بینی الگوی ناهماهنگی انسجام خود درست خواهد بود و افراد دارای عزت نفس بالا بیشتر از افراد دارای عزت نفس پایین در جهت کاهش ناهماهنگی با روش‌های مستقیم برانگیخته خواهند شد چون انتظارات نسبتاً بالایی برای رفتارهایشان دارند خوداسنادی مثبت و مرتبط، توجه آن‌ها را به انتظاراتشان جلب می‌کند. البته اگر این خوداسنادی مثبت و مرتبط، حاوی اطلاعاتی باشد که معیارهای هنجاری را در دسترس فرد قرار می‌دهد، همه افراد فارغ از سطح عزت نفسشان در جهت کاهش ناهماهنگی با روش‌های مستقیم برانگیخته می‌شوند.

اگر خوداسنادی مثبتی در دسترس افراد قرار گیرد که ارتباطی به عمل ناهمخوان ندارد، پیش‌بینی‌های نظریه تأیید خود درست خواهد بود. این صفات به علت این‌که مثبت و نامرتب با عمل ناهمخوانند، منابع تأییدی را برای افراد تدارک می‌بینند که افراد با استفاده از آن‌ها یکپارچگی کلی خود را تأیید می‌کنند و دیگر در جهت کاهش ناهماهنگی به روش‌های مستقیم برانگیخته نمی‌شوند. البته این بستگی دارد به این‌که افراد، این خوداسنادی را توصیف‌کننده خود ادراک کنند. از آن‌جا که افراد دارای عزت نفس بالا بیشتر از افراد دارای عزت نفس پایین، صفات مثبت را توصیف‌کننده خود ادراک می‌کنند (بام‌گاردنر^۲، ۱۹۹۰)، کمتر از آن‌ها برای کاهش ناهماهنگی به روش‌های مستقیم متوسل می‌شوند.

استون و کوپر (۲۰۰۳) برای آزمون این الگو پژوهشی را با ۱۵۵ دانشجوی (۸۲ نفر دارای عزت نفس بالا، ۷۳ نفر دارای عزت نفس پایین) انجام دادند. در این پژوهش ۴ گروه وجود داشت که در هر گروه تعدادی آزمودنی با عزت نفس بالا و تعدادی با عزت نفس پایین حضور داشتند. پس از این‌که مرحله ایجاد ناهماهنگی به پایان رسید، یعنی شرکت‌کنندگان در مورد لزوم کاستن

1. nomothetic dissonance arousal

2. Baumgardner

دانشگاه از بودجه‌ای که برای ارائه تسهیلات به افراد معلول اختصاص می‌دهد انشایی نوشتند و برخلاف عقیده قبلی‌شان از آن حمایت کردند، مداخله‌ای به این ترتیب انجام شد که افراد گروه ۱ و ۲ در معرض صفات فردی خنثی قرار گرفتند. در مورد افراد گروه ۳ مداخله طوری انجام شد که خوداسنادی مثبتی در اختیار آن‌ها قرار گیرد که با عمل ضدنگرشی‌شان مرتبط باشد. در مورد گروه ۴ هم خوداسنادی مثبت اما غیرمرتبط در دسترس آن‌ها قرار گرفت. سپس نگرش افراد همه گروه‌ها درباره موضوع انشا ارزیابی شد. تحلیل داده‌های این پژوهش نشان داد که افراد گروه دوم فارغ از سطح عزت نفس، تغییر نگرش بیشتری را نسبت به گروه اول داشتند. در گروه سوم افراد دارای عزت نفس بالا بیشتر از افراد دارای عزت نفس پایین تغییر نگرش نشان دادند و در گروه چهارم نتایج متضاد با نتایج گروه سوم مشاهده شد. همه این نتایج مطابق با الگوی ناهماهنگی شناختی معیارهای خود است.

الگوی ناهماهنگی شناختی معیارهای خود، الگویی ابتکاری و جدید است که به خوبی نظریه‌های متناقض درباره نقش خود در ناهماهنگی شناختی را با هم تلفیق می‌کند. اما از آنجا که پژوهش‌های معدود مرتبط با این الگو، از جمله پژوهش ذکر شده، همه پیش‌بینی‌های قابل استنتاج از آن را به آزمون نمی‌گذارند، هدف پژوهش حاضر این است که این الگو را آزمون کند و فرضیه‌های زیر را بیازماید:

۱. قابل دستیابی ساختن افکار مرتبط با خود خنثی، موجب رفتارهای توجیهی فارغ از سطح عزت نفس در ناهماهنگی شناختی می‌شود.
۲. قابل دستیابی ساختن معیارهای شخصی، موجب رفتارهای توجیهی مرتبط با عزت نفس در ناهماهنگی شناختی می‌شود.
۳. قابل دستیابی ساختن معیارهای هنجاری، موجب رفتارهای توجیهی فارغ از سطح عزت نفس در ناهماهنگی شناختی می‌شود.
۴. قابل دستیابی ساختن صفات مثبت و نامرتبط با عمل ضد نگرشی، موجب رفتارهای توجیهی مرتبط با عزت نفس در ناهماهنگی شناختی می‌شود.

روش

نوع پژوهش. از آنجا که در مطالعات تمام آزمایشی، سه عمل تصادفی به صورت انتخاب اولیه، گمارش و اعمال کاربندی آزمایشی انجام می‌گیرد و در پژوهش حاضر یکی از این اعمال، انتخاب اولیه به صورت هدفمند و نه به صورت تصادفی، انجام شده است، این پژوهش، شبه آزمایشی محسوب می‌شود. در این پژوهش از طرح پیش‌آزمون-پس‌آزمون با گروه گواه استفاده شد که در آن یک گروه گواه و چهار گروه آزمایشی وجود داشت. جامعه پژوهش همه دانشجویان

ناهماهنگی شناختی و تغییر نگرش: نقش معیارهای مختلف در تعامل با عزت نفس

کارشناسی مشغول به تحصیل در رشته روان‌شناسی دانشگاه شهیدبهشتی در سال ۱۳۸۸ به تعداد ۲۵۰ نفر بودند که ۱۵۰ نفر از میان آن‌ها به گونه‌ای انتخاب شدند که تعداد ۷۵ نفر عزت نفس بالا و ۷۵ نفر نیز عزت نفس پایین داشته باشند. علاوه بر این همه آن‌ها از افرادی انتخاب شدند که با موضوع ناهماهنگی مخالف بودند. آزمودنی‌ها به یک گروه گواه و ۴ گروه آزمایشی تقسیم شدند. در هر یک از گروه‌ها ۳۰ آزمودنی جایگزین شد که ۱۵ نفر دارای عزت نفس پایین و ۱۵ نفر دیگر دارای عزت نفس بالا بود. ابتدا از آزمودنی‌ها پیش‌آزمون گرفته شد و پس از انجام مداخلات برای اندازه‌گیری اثرات آن پس‌آزمون اجرا شد.

ابزار پژوهش

۱. **مقیاس عزت نفس روزنبرگ**^۱. این مقیاس توسط روزنبرگ (۱۹۶۵) ساخته شده و دارای ۱۰ ماده است که احساس کلی فرد از خودارزشی^۲ یا خویشتن‌پذیری را روی طیف ۴ درجه‌ای لیکرت از ۱ = کاملاً مخالف تا ۴ = کاملاً موافق اندازه می‌گیرد. روزنبرگ برای ساخت این مقیاس آن را در مورد ۵۰۲۴ دانش‌آموز دبیرستانی در ایالت نیویورک اجرا و ضرایب اعتبار^۳ و روایی^۴ آن را به ترتیب ۰/۸۲ و ۰/۷۷ گزارش کرد (مارتین-آلبو، نونز، ناوارو و گریژالوو^۵، ۲۰۰۷). محمدی (۱۳۸۴) این مقیاس را به فارسی ترجمه و با اجرای آن در مورد ۱۸۵ نفر از دانشجویان دانشگاه شیراز، اعتبار و روایی آن را به ترتیب ۰/۷۸ و ۰/۶۱ گزارش کرد. علیزاده (۱۳۸۲) نیز با اجرای این مقیاس در مورد دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری، اعتبار و روایی آن را به ترتیب ۰/۷۳ و ۰/۷۴ گزارش کرد.

۲. **پرسشنامه محقق ساخته**. برای سنجش نگرش آزمودنی‌ها درباره موضوع ناهماهنگی شناختی که عبارت از «لزوم کاستن از مقدار مستمری ماهانه سازمان بهزیستی به کودکان یتیم و بی‌سرپرست» بود، از یک نگرش سنج تک ماده‌ای محقق‌ساخته استفاده شد. این ماده عبارت بود از: «سازمان بهزیستی در نظر دارد در سال جاری، به دلیل کسری بودجه، مبلغی را که به-عنوان مستمری به کودکان یتیم و بی‌سرپرست می‌دهد، کاهش دهد.» که آزمودنی‌ها نظرشان را درباره این جمله روی طیف ۱۰ درجه‌ای از ۱ = به شدت مخالفم تا ۱۰ = به شدت موافقم مشخص می‌کردند.

1. Rosenberg's Self-esteem Scale (RSES)
2. Self-worth
3. Reliability
4. Validity
5. Martin-Albo, Nunez, Navarro & Grijalvo

۳. شیوه مداخله. برای ایجاد ناهماهنگی از پارادایم موافقت‌القا شده استفاده شد. بدین صورت که از آزمودنی‌ها خواسته شد بر خلاف نگرشی که داشتند استدلال کنند و یک انشای ضدنگرشی بنویسند. بر پایه مطالعات قبلی (بلانتون و همکاران، ۱۹۹۷؛ استون و کوپر، ۲۰۰۳) تصمیم گرفته شد که برای ایجاد ناهماهنگی از آزمودنی‌ها بخواهیم از طرح فرضی سازمان بهزیستی مبنی بر کاهش مستمری یکی از گروه‌های تحت پوشش خود حمایت کنند و استدلال‌هایی را به نفع این طرح بنویسند. در هر جلسه آزمایشی ۲ تا ۶ نفر حضور و همگی در یک گروه قرار داشتند. برای این که آزمودنی‌ها از ماهیت و هدف اصلی آزمایش آگاه نشوند پس از استقرار آزمودنی‌ها به آن‌ها گفته می‌شد که آن‌ها در ۲ مطالعه جداگانه شرکت خواهند کرد که مطالعه اول درباره رابطه بین «شناخت و شیوه استدلال» با «ارزیابی مسائل اجتماعی» است. سپس یک بسته آزمایشی متشکل از ۴ برگه به آزمودنی‌ها داده شد که در قسمت دستورالعمل آن توضیح داده بود که آن‌ها باید نظراتشان را درباره یکی از مسائل اجتماعی روز ابراز کنند و برای این منظور در این آزمایش، طرح اخیر سازمان بهزیستی مبنی بر کاستن مستمری کودکان یتیم و بی‌سرپرست انتخاب شد. به علاوه به آن‌ها گفته شد که بر پایه یافته‌های اخیر، یکی از بهترین راه‌ها برای پی بردن به شیوه استدلال افراد این است که از آن‌ها بخواهیم فارغ از نظر شخصی، فقط به نفع یک طرف مسئله استدلال کنند و آن‌ها در گروهی قرار گرفته‌اند که باید در طرفداری از این طرح استدلال کنند.

دستکاری شرایط حق انتخاب. برای گروه اول، یعنی گروه گواه، در برگه اول قید شده بود که «برای ادامه پژوهش آن‌ها لزوماً باید استدلال‌های محکمی را به نفع کاهش مستمری انجام دهند و برای این کار حق انتخاب ندارند». از آن‌جا که این گروه خود را برای این کار مجبور می‌بینند، طبق نظریه ناهماهنگی، نباید دچار ناهماهنگی و متعاقب آن تغییر نگرش شوند. اما برای ۴ گروه دیگر قید شده بود که «البته این کار در اختیار خودتان است، اما از آن‌جا که این مطالعه نیازمند چنین استدلال‌هایی است، لطفاً سعی کنید تا جایی که می‌توانید استدلال‌های قوی و محکمی را به نفع کاهش مستمری بنویسید». در برگه دوم فضای کافی برای نوشتن استدلال‌های در اختیار افراد قرار داشت و در بالای برگه این جمله نوشته شده بود: «سازمان بهزیستی باید مقدار مستمری ماهانه‌ای را که به کودکان یتیم و بی‌سرپرست می‌دهد کاهش دهد چون ...». به آزمودنی‌ها گفته شد تاجایی که می‌توانند در طرفداری از طرح استدلال‌های قوی و محکمی بیاورند و پس از اتمام کار به آزمایشگر اطلاع دهند.

کاربندی آزمایشی. پس از این که آزمودنی‌ها نوشتن انشای ضدنگرشی خود را تمام کردند، آزمایشگر اعلام کرد که مطالعه اول به پایان رسیده و اکنون مطالعه دوم که درباره شناخت و زبان است آغاز می‌شود. در برگه سوم یک سری جمله به هم ریخته بود که برای قابل دستیابی

ناهماهنگی شناختی و تغییر نگرش: نقش معیارهای مختلف در تعامل با عزت نفس

ساختن خوداسنادی‌های مختلف (خنثی، مثبت و مرتبط با انشای ضد نگرشی/معیارهای شخصی، مثبت و مرتبط با انشای ضد نگرشی/معیارهای هنجاری، مثبت و نامرتب با انشای ضد نگرشی) برای آزمودنی‌های گروه‌های مختلف طراحی شده بود، اما به عنوان «مطالعه‌ای درباره‌ی شناخت و زبان» معرفی شده بود. در هر یک از این شرایط ۸ گروه کلمه وجود داشت که دارای یک کلمه اضافی بود و تکلیف آزمودنی‌ها این بود که هرچه سریع‌تر جمله هدف را بنویسند.

برای گروه اول، یعنی گروه گواه، و گروه دوم، جملات هدف حاوی خوداسنادی‌هایی بود که از لحاظ ارزشی خنثی و از صفات به دست آمده در مطالعه‌ی مقدماتی دوم اقتباس شده بودند، مثلاً: «معمولاً سعی می‌کنم ساکت باشم»، «انتقادی بودن خوب است» و برای گروه سوم جملات هدف حاوی خوداسنادی‌های مثبتی بود که به انشای ضد نگرشی مرحله قبل و به استدلال‌های بی‌رحمانه‌ای که آن‌ها انجام داده بودند مرتبط بود. علاوه بر این، این خوداسنادی‌ها طوری ترتیب داده شده بود که معیارهای شخصی افراد را برایشان قابل دستیابی کند، مثلاً: «من شخص دلسوزی هستم»، «نسبت به افراد بی‌سرپرست احساس مسئولیت می‌کنم»، «نسبت به وضع معیشت مردم حساس هستم» و برای گروه چهارم نیز، همانند گروه سوم، جملات هدف حاوی خوداسنادی‌های مثبتی بود که به انشای ضد نگرشی مرحله قبل و استدلال‌های بی‌رحمانه‌ای که آن‌ها انجام داده بودند مرتبط بود، اما تفاوت اینجا بود که برای گروه چهارم این خوداسنادی‌ها طوری ترتیب داده شده بود که معیارهای هنجاری را برایشان قابل دستیابی کند، مثلاً: «همه ما در برابر افراد بی‌سرپرست مسئول هستیم»، «از ما انتظار می‌رود نسبت به وضع معیشت مردم حساس باشیم»، «دلسوزی از نظر جامعه پسندیده است» و بالاخره برای گروه پنجم جملات هدف حاوی خوداسنادی‌های مثبتی بود که ارتباطی با انشای ضد نگرشی مرحله قبل نداشت، مثلاً: «من شخصی خلاق هستم»، «اندام ورزیده‌ای دارم»، «افتخارات زیادی کسب کرده‌ام» و در همه این شرایط پنجگانه، چند جمله بی‌ربط نیز وجود داشت، مثلاً: «تلفن زنگ می‌زند»، «شماره این کفش ۳۶ است» و آزمودنی‌ها پس از اتمام این تکلیف به آزمایشگر اطلاع می‌دادند و او مواد آزمایشی را جمع‌آوری می‌کرد.

اندازه‌های وابسته. پس از اتمام کاربندی آزمایشی، آزمایشگر با یک معذرت‌خواهی ادعا می‌کرد که فراموش کرده است یکی از پرسشنامه‌های مطالعه اول را در اختیار آن‌ها قرار دهد. سپس همان پرسشنامه پیش‌آزمون را که برگه‌ای حاوی این جمله بود که: «سازمان بهزیستی در نظر دارد در سال جاری، به دلیل کسری بودجه، مبلغی را که به عنوان مستمری به کودکان یتیم و بی‌سرپرست می‌دهد، کاهش دهد» به عنوان پس‌آزمون به آن‌ها می‌داد برای رعایت اصول اخلاقی، در پایان گزارش کاملی درباره‌ی اهداف اصلی آزمایش به آزمودنی‌ها داده شد و به آن‌ها اطمینان داده شد که هویتشان محرمانه خواهد ماند.

یافته‌ها

از تعداد ۱۵۰ آزمودنی، ۹۰ نفر دختر و ۶۰ نفر پسر بودند که میانگین سنی آن‌ها ۲۰ سال و دامنه سنی آن‌ها ۱۸ تا ۲۴ سال بود

جدول ۱. نمرات تغییر نگرش آزمودنی‌ها (تفاوت نمرات پیش‌آزمون و پس‌آزمون) و انحراف معیار آن‌ها

کل		گروه ۵*		گروه ۴*		گروه ۳*		گروه ۲*		گروه ۱*	
M	SD	M	SD	M	SD	M	SD	M	SD	M	SD
۴/۱۵	۱/۷۷	۴/۶	۱/۱۲	۵/۶	۱/۲	۳/۷۳	۱/۵۸	۴/۲۷	۱/۷۱	۲/۵۳	۱/۷۳
۳/۸۷	۱/۸۲	۲/۷۳	۰/۹۶	۵/۶۷	۱/۸۴	۴/۴۷	۱/۱۲	۴/۰۷	۱/۲۸	۲/۴	۱/۶
۴/۰۱	۱/۸	۳/۶۷	۱/۴	۵/۶۳	۱/۵۲	۴/۱	۱/۴	۴/۱۷	۱/۴۸	۲/۴۷	۱/۶۵

* مشخصات گروه‌ها: گروه (۱) حق انتخاب کم برای نوشتن انشا + خوداسنادی‌های خنثی؛ گروه (۲) حق انتخاب زیاد برای نوشتن انشا + خوداسنادی‌های خنثی؛ گروه (۳) حق انتخاب زیاد برای نوشتن انشا + خوداسنادی‌های مثبت و مرتبط به انشا/معیارهای شخصی؛ گروه (۴) حق انتخاب زیاد برای نوشتن انشا + خوداسنادی‌های مثبت و مرتبط به انشا/معیارهای هنجاری؛ گروه (۵) حق انتخاب زیاد برای نوشتن انشا + خوداسنادی‌های مثبت و نامرتب به انشا.

در جدول ۱ مشاهده می‌شود میانگین کل تغییر نگرش آزمودنی‌ها ۴/۰۱ و بیشترین و کمترین میزان تغییر نگرش، به ترتیب مربوط به گروه چهار (۵/۶۳) و گروه یک (۲/۴۷) است. میانگین کلی تغییر نگرش در افراد دارای عزت نفس پایین (۴/۱۵) کمی بیشتر از افراد دارای عزت نفس بالاست (۳/۸۷)، و در برخی گروه‌ها افراد دارای عزت نفس بالا میانگین بالاتری در تغییر نگرش دارند (مثلاً گروه ۳) و در برخی گروه‌ها عکس این صادق است (مثلاً گروه ۵). در برخی گروه‌ها نیز تفاوت چندانی بین آن‌ها دیده نمی‌شود (مثلاً گروه ۴).

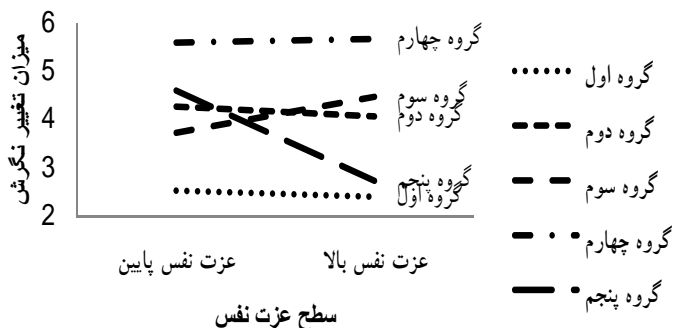
از آنجا که در همه فرضیه‌های پژوهش، بررسی تأثیر عزت نفس (پایین و بالا) و شرایط آزمایشی (خوداسنادی‌های مختلف و مرتبط با انشای ضدنگرشی/معیارهای شخصی، مرتبط با انشای ضدنگرشی/معیارهای هنجاری، و نامرتب با انشای ضدنگرشی) و نیز تأثیر تعاملی این دو بر تغییر نگرش مدنظر بود، تحلیل واریانس 5×2 انجام و در جدول ۲ ارائه شد.

جدول ۲. نتایج تحلیل واریانس برای میزان تغییر نگرش

P	F	درجه آزادی	میانگین مجذورات	منبع
۰/۰۰۱	۱۸/۴۹۸	۴	۱۵۵/۰۲۷	شرایط آزمایشی
۰/۲۳۸	۱/۴۰۳	۱	۲/۹۴۰	عزت نفس
۰/۰۱۳	۳/۳۰۴	۴	۲۷/۶۹۳	شرایط × عزت نفس
		۱۴۰	۲۹۳/۳۳۳	خطا
		۱۵۰	۲۸۸۷	کل

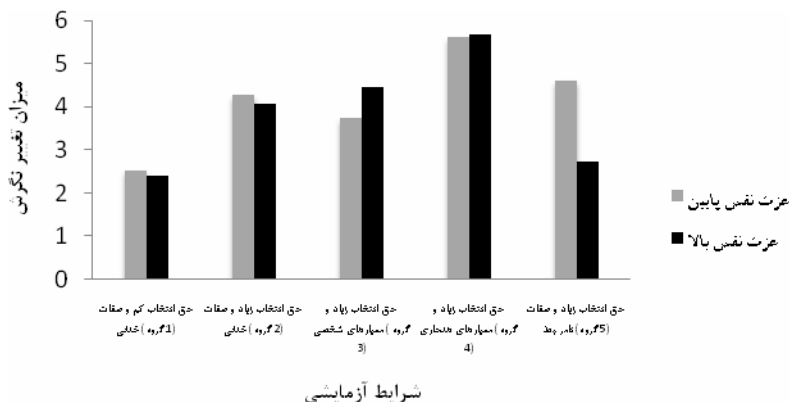
ناهماهنگی شناختی و تغییر نگرش: نقش معیارهای مختلف در تعامل با عزت نفس

نتایج تحلیل در جدول ۲ نشان می‌دهد که شرایط آزمایشی (خوداسنادی‌های مختلف) تأثیر معناداری بر تغییر نگرش دارد. F اثر شرایط آزمایشی معنادار است. اما F سطح عزت نفس نشان می‌دهد به تنهایی تأثیری در تغییر نگرش ندارد. اما عزت نفس در تعامل با شرایط آزمایشی اثر معناداری در تغییر نگرش داشته است. نمودار ۱ اثر تعاملی شرایط آزمایشی (خوداسنادی‌های مختلف) و سطح عزت نفس را بر تغییر نگرش نشان می‌دهد.



نمودار ۱. سطح عزت نفس

نمودار ۱ نشان می‌دهد در شرایط آزمایشی ۱، ۲ و ۴، بر اساس سطوح عزت نفس، تفاوتی در تغییر نگرش دیده نمی‌شود، اما در شرایط ۳ و ۵ تفاوت در تغییر نگرش دیده می‌شود.



نمودار ۲. اثر عزت نفس و شرایط آزمایشی بر تغییر نگرش

نمودار ۲ مجموع نتایج پژوهش را در ارتباط با فرضیه‌های پژوهشی نشان می‌دهد. نمرات بالاتر نشان‌دهنده موافقت آزمودنی‌ها با کاهش مستمری کودکان یتیم و بی‌سرپرست است. تفاوت میانگین افراد دارای عزت نفس بالا و پایین در گروه‌های ۳ و ۵ معنادار است. همان‌طور که در جدول و نمودار ۲ مشخص است، اثر شرایط مختلف آزمایشی بر تغییر نگرش در سطوح مختلف عزت نفس متفاوت است. یعنی در گروه سوم نمرات تغییر نگرش افراد دارای عزت نفس بالا به طور معناداری بیش از افراد دارای عزت نفس پایین و در گروه پنجم عکس این است.

بحث و نتیجه‌گیری

گروه اول این پژوهش به طور معناداری کمتر از بقیه گروه‌ها تغییر نگرش نشان دادند. افراد دارای عزت نفس بالا و پایین نیز در این گروه تفاوتی از نظر تغییر نگرش نداشتند. این گروه، برخلاف سایر گروه‌ها، برای شرکت در تکلیف ناهماهنگی شناختی (نوشتن انشای ضد نگرشی) حق انتخاب کمی داشت. به عبارت دیگر آن‌ها به نوعی مجبور به انجام این کار بودند، در حالی که بقیه گروه‌ها از یک حق انتخاب نسبی برای آن کار برخوردار بودند. با توجه به نظریه ناهماهنگی شناختی (فستینگر، ۱۹۵۷)، این تفاوت ناشی از همین اجبار است. اجبار برای انجام این کار ضدنگرشی، نوعی توجیه بیرونی برای آن کار فراهم کرد. از این رو ناهماهنگی شناختی ایجاد شده به راحتی با تکیه بر این شناخت که فرد به اختیار خود آن کار را انجام نداده است، کاهش یافت و برای کاهش ناهماهنگی نیازی به تغییر نگرش وجود نداشت. این نتیجه با تمامی پژوهش‌های ناهماهنگی از جمله پژوهش معروف فستینگر و کارل اسمیت (۱۹۵۹)، هماهنگ است که در قالب پارادایم موافقت القا شده انجام شده‌اند. در پژوهش مذکور نیز گروهی که برای انجام عمل ضدنگرشی از توجیه بیرونی کافی (۲۰ دلار) برخوردار بودند، نگرش خود را درباره عملی که انجام داده بودند تغییر ندادند.

در گروه‌های ۳ و ۵ تفاوت معناداری بین افراد دارای عزت نفس بالا و پایین از نظر تغییر نگرش مشاهده شد. در گروه سوم، افرادی که عزت نفس بالا داشتند بیشتر از افراد دارای عزت نفس پایین تغییر نگرش نشان دادند، اما در گروه پنجم افراد دارای عزت نفس پایین تغییر نگرش بیشتر نشان دادند. هر دو گروه از حق انتخاب نسبی برای شرکت در تکلیف ناهماهنگی برخوردار بودند، اما مداخلاتی که پس از انجام آن تکلیف انجام شد در مورد آن‌ها متفاوت بود.

برای گروه سوم، چند خوداسنادی مثبت در اختیار افراد قرار گرفت که به عمل ضدنگرشی مرتبط بود و معیارهای شخصی افراد برای کار درست را در اختیار آن‌ها می‌گذاشت. از آنجا که این معیارها برای افراد دارای عزت نفس بالا سختگیرانه‌تر هستند، یعنی این افراد برای خودشان

ناهماهنگی شناختی و تغییر نگرش: نقش معیارهای مختلف در تعامل با عزت نفس

معیارهای بالاتری در نظر می‌گیرند، دچار ناهماهنگی زیادی می‌شوند و به شدت برای کاهش آن برانگیخته می‌شوند و چون توجه بیرونی برای انجام آن ندارند برای کاهش آن، نگرش خود را تغییر می‌دهند. ولی افراد دارای عزت نفس پایین به خاطر معیارهای پایین‌تر (و کمتر سختگیرانه نسبت به خود) ناهماهنگی چندانی بین کار ضدنگرشی و معیارهای شخصی احساس نمی‌کنند و از این رو تغییر نگرش کمتری نشان می‌دهند.

اما، برای گروه پنجم، چند خوداسنادی مثبت در اختیار افراد قرار گرفت که ارتباطی با عمل ضد نگرشی نداشت، بلکه چند ویژگی مثبت را به آن‌ها خاطر نشان می‌کرد. از آنجا که افراد دارای عزت نفس بالا بیشتر از افراد دارای عزت نفس پایین دارای آن صفات بودند و آن صفات را توصیف‌کننده خودشان می‌دانستند، توانستند با استفاده از آن‌ها سیستم خود و یکپارچگی خودشان را، که پس از عمل ضدنگرشی با تهدید (و ادراک ناهماهنگی) مواجه شده بود، تأیید کنند. به عبارت دیگر، برای افرادی که عزت نفس بالا داشتند، این خوداسنادی‌ها به عنوان منبعی برای کاهش ناهماهنگی عمل کردند و از این رو این افراد برای کاهش ناهماهنگی نیازی به تغییر نگرش نداشتند. ولی این صفات برای افرادی که عزت نفس پایین داشتند به عنوان منبع کاهش ناهماهنگی عمل نکرد، چرا که آن‌ها دارنده آن صفات نبودند. این صفات و خوداسنادی‌ها، ویژگی‌هایی را قابل دستیابی کرد که آن‌ها فاقد آن بودند. از این رو آن‌ها نتوانستند از این صفات به عنوان تکیه‌گاهی برای تأیید خود و منبعی برای کاهش ناهماهنگی استفاده کنند. بنابراین این افراد برای کاهش ناهماهنگی، نگرشهای خود را تغییر دادند.

در گروه‌های دوم و چهارم تفاوتی از نظر تغییر نگرش بین افرادی که عزت نفس بالا و پایین داشتند مشاهده نشد. گروه دوم نیز پس از تکلیف ناهماهنگی، چند خوداسنادی خنثی دریافت کرد. از آنجا که این خوداسنادی‌ها از نظر ارزشی خنثی بودند، هیچ معیار خاصی را در اختیار افراد قرار ندادند که تحت تأثیر عزت نفس باشد. از این رو فرایند کاهش ناهماهنگی به صورت عادی و بدون تأثیر عزت نفس انجام شد. در گروه چهارم نیز که پس از ناهماهنگی چند خوداسنادی مثبت و مرتبط با عمل ضدنگرشی دریافت کردند، تفاوتی بین افراد دارای عزت نفس بالا و پایین در تغییر نگرش دیده نشد. خوداسنادی‌های این گروه طوری ترتیب داده شده بود که معیارهای هنجاری را برای افراد قابل دستیابی کند. از آنجا که معیارهای هنجاری برای همه افراد، چه افرادی که عزت نفس بالا دارند و چه افرادی که عزت نفس پایین دارند یکسان است، همه افراد این گروه به یک شیوه و به یک میزان برای کاهش دادن ناهماهنگی برانگیخته شدند و تفاوتی بین سطوح عزت نفس در تغییر نگرش ایجاد نشد. این نتایج همگی همسو با الگوی ناهماهنگی شناختی معیارهای خود (استون و کوپر، ۲۰۰۱) هستند. طبق این الگو، نقش افکار مرتبط با خود در فرایندهای ناهماهنگی تابع در دسترس بودن انواع مختلفی از خوداسنادی

است. به این صورت که بسته به این‌که در لحظه انجام رفتار ناهم‌خوان یا پس از آن چه نوع خوداسنادی در دسترس فرد باشد، کاهش ناهماهنگی روش متفاوتی را خواهد پیمود. اگر خوداسنادی خاصی برای فرد در دسترس قرار نگیرد، تفاوتی بین افراد دارای عزت نفس بالا و پایین وجود نخواهد داشت، چرا که در این شرایط کاهش ناهماهنگی توسط عزت نفس تعدیل نمی‌شود. در این شرایط، کاهش ناهماهنگی صرفاً با توجه به میزان مقاومت هر یک از شناخت‌های ناهماهنگ انجام می‌شود و اگر فرد توجیه بیرونی کافی برای عمل ضدنگرشی نداشته باشد، فارغ از سطح عزت نفسی که دارد نگرش خود را تغییر می‌دهد.

طبق الگوی ناهماهنگی شناختی معیارهای خود، اگر معیارهای شخصی برای افراد قابل دستیابی شود، افراد دارای عزت نفس بالا بیشتر تغییر نگرش نشان می‌دهند، چون معیارهای بالایی برای عملکرد خود دارند و راحت‌تر دچار ناهماهنگی شده و برای کاهش آن تلاش می‌کنند. اما اگر معیارهای هنجاری قابل دستیابی شوند، تفاوتی بین سطوح عزت نفس در تغییر نگرش وجود نخواهد داشت، چرا که این معیارها برای همه یکی است. اگر خوداسنادی‌های مثبتی که برای افراد قابل دستیابی می‌شود ارتباطی با عمل ضد نگرشی نداشته باشند، آن‌ها به عنوان منبعی برای کاهش ناهماهنگی عمل می‌کنند، البته اگر افراد آن خوداسنادی‌ها را توصیف کننده خود بدانند. از آنجا که افراد دارای عزت نفس بالا این خوداسنادی‌ها را بیشتر از بقیه، توصیف کننده خود ادراک می‌کنند، به راحتی از آن‌ها برای کاهش ناهماهنگی استفاده می‌کنند و بدین ترتیب کمتر از بقیه تغییر نگرش نشان می‌دهند.

نظریه ناهماهنگی شناختی از پایدارترین و تأثیرگذارترین نظریه‌های روان‌شناسی اجتماعی است (نایل، میساک، و دیویس، ۲۰۰۴). دلیل این پایداری، حداقل تا حدی، این است که این نظریه به گونه‌ای موجز بیان شده است؛ در مورد قلمرو وسیعی از مسائل قابل کاربرد است؛ با تعامل شناخت، انگیزش و عاطفه سروکار دارد؛ و پژوهش‌هایی را سبب شده است که راه‌های زیادی برای القای تغییرات طولانی‌مدت در نگرش، باور و رفتار پیشنهاد کرده‌اند (دیلارد و پی‌فائو، ۲۰۰۲). با این وجود، این حوزه وسیع از روان‌شناسی در داخل کشور با اقبال پژوهشی روبه‌رو نشده است. با توجه به کاربردهای گسترده این نظریه در حوزه‌های زیادی مانند مسائل اجتماعی، حوزه بالینی و روان‌درمانی، محیط‌های تولیدی و صنعتی، رفتار مصرف کننده، مسائل اقتصادی و سیاسی و جزآن، به همه فعالان این حوزه‌ها و نیز پژوهشگران مسائل روان‌شناختی و اجتماعی پیشنهاد می‌شود نسبت به مطالعه در این زمینه و انجام پژوهش‌های نظری و کاربردی با استفاده از این نظریه اقدام کنند.

از محدودیت‌های این پژوهش این است که تنها از یک پارادایم برای بررسی اثر عزت نفس و خوداسنادی‌های مختلف بر تغییر نگرش استفاده کرده است. از لحاظ نظری، روشن‌تر شدن

ناهماهنگی شناختی و تغییر نگرش: نقش معیارهای مختلف در تعامل با عزت نفس

ادبیات ناهماهنگی شناختی و نظریه‌های مربوط به آن و نیز نقش عزت نفس در فرایندهای ناهماهنگی، مستلزم پژوهش‌های بیشتری است. روند پژوهش‌های انجام شده تاکنون، ما را به سمت پژوهش‌هایی هدایت می‌کند که علاوه بر در نظر گرفتن سطح عزت نفس، به نوع پارادایمی که ناهماهنگی در آن رخ می‌دهد نیز توجه داشته باشند. از این رو توصیه می‌شود پژوهش‌های بعدی در قالب پارادایم‌های مختلف به بررسی فرایندهای ناهماهنگی بپردازند.

منابع

علیزاده، توران. (۱۳۸۲). بررسی رابطه بین عزت نفس و منبع کنترل درونی-بیرونی با استرس ناباوروری زنان و مردان در شهر تهران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت معلم تهران. محمدی، نوراله. (۱۳۸۴). بررسی مقدماتی اعتبار و قابلیت اعتماد مقیاس حرمت خود روزنبرگ. فصلنامه روان‌شناسان ایرانی، ۴: ۳۲۰-۳۱۳.

- Aronson, E., & Carlsmith, J. M. (1962). Performance expectancy as a determinant of actual performance. *Journal of Abnormal and Social Psychology*, 65, 178-182.
- Baumgardner, A. H. (1990). To know oneself is to like oneself: Self-certainty and self-affect. *Journal of Personality and Social Psychology*, 58(6), 1062-1072.
- Blanton, H., Cooper, J., Skurnik, I., & Aronson, J. (1997). When bad things happen to good feedback: Exacerbating the need for self-justification with self-affirmations. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 23, 684-692.
- Campbell, J. D. (1990). Self-esteem and clarity of the self-concept. *Journal of Personality and Social Psychology*, 59, 538-549.
- Cooper, J. (1992). Dissonance and the return of the self-concept. *Psychological Inquiry*, 3(4), 320-323.
- Cooper, J., & Duncan, B. L. (1971). Cognitive dissonance as a function of self-esteem and logical inconsistency. *Journal of Personality*, 39, 289-302.
- Cooper, J., & Worchel, S. (1970). Role of undesired consequences in arousing dissonance. *Journal of Personality and Social Psychology*, 16, 199-206.
- Dillard, J. & Pfau, M. (2002). *The persuasion handbook: Developments in theory and practice*. USA: Sage Publications, Inc.
- Festinger, L. (1957). *A theory of cognitive dissonance*. Stanford, CA: Stanford University Press.
- Festinger, L., & Carlsmith, J. M. (1959). Cognitive consequences of forced compliance. *Journal of Abnormal and Social Psychology*, 58, 203-210.
- Martín-Albo, J., Núñez, J.L., Navarro, J.G., & Grijalvo, F. (2007). The Rosenberg Self-Esteem Scale: Translation and Validation in University Students. *The Spanish Journal of Psychology*, 10(2), 458-467.

- Nail, P. R., Misak, J., & Davis, R. (2004). Self-affirmation versus self-consistency: a comparison of two competing self-theories of dissonance phenomena. *Personality and Individual Differences*, 36, 1893-1905.
- Rosenberg, M. (1965). *Society and the adolescent self-image*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Steele, C. M., & Liu, T. J. (1983). Dissonance processes as self-affirmation. *Journal of Personality and Social Psychology*, 45, 5-19.
- Steele, C. M., Spencer, S. J., & Lynch, M. (1993). Dissonance and affirmational resources: Resilience against self-image threats. *Journal of Personality and Social Psychology*, 64(6), 885-896.
- Stone, J., & Cooper, J. (2003). The effect of self-attribute relevance on how self-esteem moderates attitude change in dissonance processes. *Journal of Experimental Social Psychology*, 39, 508-515.
- Stone, J., & Cooper, J. (2001). A self-standards model of cognitive dissonance. *Journal of Experimental Social Psychology*, 37, 228-243.